

نظریه تفاضلی-متممی

تشابه و استعاره

۱. نظریه کلاسیک تشابه و نقد آن

۱-۱. تشابه کلاسیک به مثابه اشتراک

در زندگی شاید بیشترین خطر از سوی چیزهایی باشد که ما کمترین خطر را از جانب آنها احساس می‌کنیم؛ زیرا تنها در برابر آنهاست که ما بی‌حفاظ، در برابر اعتمادی بی‌دلیل، همچون تروایی گشوده‌در، تن به مخاطرات می‌سپاریم.

در علم این مطلب به طور اکیدتری صادق است؛ زیرا بدیهی‌ترین چیزها، عموماً شایع‌ترین چیزها هستند؛ ولی اینکه درست‌ترین چیزها نیز باشند، قضیه‌ای است که تاریخ علم اغلب به آن پاسخ منفی داده است.

بی‌گمان، «تشابه» از قدیمی‌ترین اعضای خانواده مفاهیم بدیهی‌ای است که در طول تاریخ در سایه نشان خانوادگی خود، از هرگونه تعرض و انتقاد مصون مانده است. تعاریفی که درباره این مفهوم از گذشته تا کنون شده، همه به جهت یکسانی آشکار، سپری استوار برای آن قلمداد شده است؛ ولی اختلاف و چند دستگی‌ای که بر سر تعریف میراث‌بر آن، استعاره، پدید آمده است، باید ما را به شکی معقول در بداهت تعریف تشابه وادارد، تا برای بازیابی استعاره به سراغ سرچشمه و نیای آن برویم و کار بازخواست را از تشابه آغاز کنیم.

برای سهولت کار، اجازه دهید آن نظریه عامی را که بی‌هیچ استثنا، از دوران قدیم تا معاصر در تعریف تشابه به کار رفته است، «نظریه کلاسیک» بنامیم.^۲ مطابق این نظریه، «تشبیه، اخبار از شبه است و آن عبارت است از اشتراک دو چیز در یک یا چند صفت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۵۳). از این رو، نظریه کلاسیک اولاً فرض می‌کند که تشابه، فرایندی نسبتی و رابطه‌ای است که حداقل میان

مهرشاد رضایی*

چکیده

منطق اکتشاف هر قانون بر سه رکن نقد، تحلیل و ارائه نظریه استوار است. بر همین اساس، هدف بخش اول این جستار، اعتمادزدایی از طریق نقد، یعنی برملا کردن نارسایی‌های نظریه فراگیری است که از آغاز تا کنون عمل تشابه را بر پایه اشتراک تفسیر کرده است. سلب اعتماد، سرگردانی و تشویش پدید می‌آورد. پس وظیفه خطیر بخش دوم، ساختن وسیله‌ای برای جهت‌یابی درست است، تا بتوانیم با اطمینان در فضای مباحث مطروحه شنا کنیم. این کار با تحلیل گزاره‌های تشبیهی و معناشناسی جبری ابزارهای منطقی به دست می‌آید. با اتکا بر گام‌های استوار بخش دوم، این آمادگی را خواهیم داشت تا در بخش سوم، با نظریه اصلی این نوشتار آشنا شویم. نظریه تفاضلی-متممی تشابه و استعاره، شرح فرایند تشابه بر اساس تفاضل میان مجموعه‌ای است. با شرح دقیق یک مثال، نظریه به آزمون گذاشته می‌شود و با معادل‌گذاری فرمول‌های تفاضل، قانون استعاره را بر اساس اشتراک یک مجموعه با متمم مجموعه دیگر به دست می‌آوریم. در پایان جستار هم به برخی از نتایج و پیامدهای نظریه، از جمله اثبات تمایز تشابه موسوم به علمی از ادبی و نیز بازیابی جاندارانگاری و آنچه به استعاره مکنیه موسوم است، به علت هم‌ریختی با تشابه علمی، دست خواهیم یافت.

واژه‌های کلیدی: تشابه، استعاره، تفاضل، متمم، اشتراک، فرازان، قانون تفریق، جداول عضویت، نظریه کلاسیک تشابه.

بی گمان، «تشابه» از قدیمی ترین اعضای خانواده مفاهیم بدیهی ای است که در طول تاریخ در سایه نشان خانوادگی خود، از هر گونه تعرض و انتقاد مصون مانده است. تعاریفی که درباره این مفهوم از گذشته تا کنون شده، همه به جهت یکسانی آشکار، سپری استوار برای آن قلمداد شده است؛ ولی اختلاف و چند دستگی ای که بر سر تعریف میراث بر آن، استعاره، پدید آمده است، باید ما را به شکی معقول در بداهت تعریف تشابه وادارد، تا برای بازیابی استعاره به سراغ سرچشمه و نیای آن برویم و کار بازخواست را از تشابه آغاز کنیم

۱-۳. تشابه کلاسیک و تعویض پذیری (تقارن)

می دانیم که یکی از خصوصیات اشتراک، که نظریه کلاسیک تشابه بر اساس آن پی ریزی شده، تعویض پذیری است؛ یعنی:

$$A \cap B = B \cap A$$

اگر بخواهیم جملات تشبیهی را بنا بر نظریه کلاسیک تشابه، به زبان منطق محمولات برگردانیم، بنا بر فرض اول، چون تشابه جزء اوصاف رابطه ای است که باید حداقل میان دو چیز متمایز برقرار باشد، گزاره تشبیهی ما محمولی دو موضعی خواهد بود، و بنا بر فرض دوم، که اشتراک را خصوصیت تشابه می داند و از خصوصیات اشتراک، همان طور که گفتیم، تعویض پذیری است، گزاره تشبیهی باید گزاره حملی دو موضعی تعویض پذیر باشد. این ویژگی تعویض پذیری، در زبان شناسی منطقی به «رابطه تقارن» معروف است؛^۱ یعنی هنگامی «که بتوان بدون تغییر محمول، بخش های اسمی را جابه جا کرد و به همان معنی دست یافت» (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۲۰)، ما با رابطه ای متقارن روبه روییم؛ مثل: «فرهاد همقد کامبیز است» و «کامبیز همقد فرهاد است».

برای تبدیل این خصوصیات به زبان منطق صوری، می توانیم به جای بخش محمولی از F ، و از m و n به جای طرفین تشابه، که بخش موضوعی گزاره را در بر می گیرند، استفاده کنیم. آنگاه ویژگی گزاره های تشبیهی بر اساس نظریه کلاسیک تشابه چنین می شود:

$$Fmn \rightarrow Fnm$$

ولی در زبان، همه محمولات دو موضعی، تعویض پذیر (متقارن) نیستند. یکی از این دست گزاره ها، جملاتی است که محمول آنها صفتی تفضیلی است؛ مثل: «سارا از لیلا بلندقدتر است»، «بهنام از پرویز لاغرتر است» و ...؛ زیرا اگر بهنام از پرویز لاغرتر باشد، آنگاه چنین نیست که پرویز از بهنام لاغرتر باشد؛ یعنی: $Fmn \rightarrow Fnm$ اگر به یکی از دو قانونی که بلاغیون از آن سخن می گویند، یعنی اینکه «وجه شبه در مشبه به، اجلی و اقوی از مشبه است» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۳) دقت کنیم، متوجه می شویم که وجه شبه، یعنی

دو چیز برقرار است، و ثانیاً وجه شباهت، وجه اشتراک است. فرض نخست، متمایز کننده تشابه از اینهمانی است؛ زیرا وجود حداقل دو چیز متمایز را فرض گرفته است؛ و فرض دوم، مشخص کننده ماهیت تشابه به مثابه اشتراک است. از این رو، نظریه کلاسیک تشابه را چنین می توان تعریف کرد: «شباهت دو چیز متمایز، در خصوصیت مشترک آنهاست».

حال که مشخص است که نظریه کلاسیک تشابه بر اساس مفهوم اشتراک پی ریزی شده و اشتراک نیز رابطه ای میان مجموعه ای است - که با \cap نشان داده می شود - می توانیم از جداول عضویت (استیوارت، ۱۳۶۳: ۷۸) برای توصیف آن بهره گیریم:

A	B	$A \cap B$
1	1	1
1	0	0
0	1	0
0	0	0

علامت I به معنای «بودن» و 0 به جای «نبودن» به کار می رود؛ به عنوان مثال، بالاترین سطر جدول چنین خوانده می شود: اگر عنصری، هم در A و هم در B باشد، آنگاه در $A \cap B$ هست. همان طور که در جدول مشاهده می شود، تنها همین سطر خصوصیات اشتراک را دارد و اگر عنصری در یکی یا هر دوی آنها نباشد، آنگاه خصوصیت اشتراک نیز دیگر برقرار نیست؛ یعنی نتیجه ای که درباره مفهوم اشتراک می توان گرفت، این است که عنصری که فقط در هر دو شیء باشد، وجه اشتراک به حساب می آید.

۱-۲. تشابه کلاسیک و تباین

اولین نارسایی نظریه کلاسیک، هنگام بحث در مواردی که وجه شبه در طرفین تشابه متباین است، نمایان می شود؛ یعنی مواردی که وجه شبه، مشترک میان دو طرف تشبیه نیست.^۲ این موارد، که در تعارض صریح با فرض دوم نظریه کلاسیک است که وجه شباهت را وجه اشتراک می داند، در کتاب های بلاغیون تحت عنوان «وجه شبه تخیلی» نامگذاری شده و منظور آنها این بوده است که «مورد مشابهت در طرفین، یا در یکی از آنها، خیالی و ادعایی باشد؛ یعنی اصلاً در عالم واقع چنان چیزی حقیقت نداشته باشد» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۰۱)؛ به عبارت دیگر، وجه شبهی تخیلی است که وجه شباهت واقعاً در یکی و یا هر دوی آنها موجود نباشد؛ مثلاً در بیت:

از غم و درد چون گل و نرگس

روز و شب با سرشک و با سهرم

گر بندگی و بیداری، برای سراینده اش واقعی، ولی برای گل و نرگس، تخیلی است؛ یعنی وجه شبه در گل و نرگس وجود ندارد (کزازی، ۱۳۸۵: ۴۸).

ولی همان طور که در جدول عضویت دیدیم، ویژگی اشتراک، که شرط تشابه کلاسیک است، تنها وقتی محقق است که ویژگی وجه شبه در هر دوی آنها موجود باشد. پس بنا بر نظریه کلاسیک تشابه، این نوع گزاره ها نباید جملات تشبیهی به حساب آیند.

خصوصیتی که مایه شباهت شده است، در مشبّه از مشبّه بیشتر است؛ یعنی ویژگی شباهت در مشبّه به نسبت به مشبّه، برابر نیست و از این رو در مشبّه، تفضیلی است؛ مثلاً در گزاره «قد یارم همچون سرو است»، مسلماً قد سرو بلندتر از قد یار است، و اینکه نوعی مبالغه در اکثر جملات تشبیهی است، ناشی از همین امر است. از این رو، چون تقریباً در تمامی گزاره‌های تشبیهی، مشبّه به اجلی و اقوی از مشبّه است، پس ساختِ صورتی گزاره‌های تفضیلی باید منطبق با گزاره‌های حملی دو موضعی تعویض‌ناپذیر باشد و این نشانگر آن است که رابطه اشتراک نمی‌تواند میان اکثر گزاره‌های تشبیهی برقرار باشد؛ زیرا از خصوصیات اشتراک، تعویض‌پذیری است.

۱-۴. نقد تشابه به مثابه اجتماع

اینجا می‌توان به کوتاهی، رابطه دیگری که می‌تواند میان طرفین تشابه مطرح باشد، یعنی اجتماع، را هم بررسی کرد. رابطه اجتماع دو مجموعه، که با U نشان داده می‌شود، در جدول عضویت به قرار زیر است (استیوارت، ۱۳۶۳: ۷۸):

A	B	AUB
1	1	1
1	.	1
.	1	1
.	.	.

یعنی کافی است که فقط یک عنصر در یکی از مجموعه‌ها باشد تا در اجتماع باشد؛ زیرا همان طور که در جدول عضویت ملاحظه می‌شود، فقط در آخرین سطر، یعنی هنگامی که ویژگی‌ای نه در A باشد و نه در B، اجتماع برقرار نیست.

با این حال، اگر وجه تشابه، وجه اجتماع باشد، گرچه دیگر انتقاد از وجه شبه تخیلی (تباین وجه شبه) نمی‌تواند مطرح باشد، زیرا وجود ویژگی در یکی از طرفین تشبیه کفایت می‌کند، باز اشکال تعویض‌پذیری (تقارن) به جای خود باقی است؛ زیرا اجتماع نیز خصوصیت تعویض‌پذیری دارد؛ ولی تقریباً تمامی گزاره‌های

اولین نارسایی نظریه کلاسیک، هنگام بحث

در مواردی که وجه شبه در طرفین تشابه

متباین است، نمایان می‌شود؛ یعنی مواردی

که وجه شبه، مشترک میان دو طرف تشبیه

نیست. این موارد، که در تعارض صریح با

فرض دوم نظریه کلاسیک است که وجه

شباهت را وجه اشتراک می‌داند، در کتاب‌های

بلاغیون تحت عنوان «وجه شبه تخیلی»

نامگذاری شده و منظور آنها این بوده است که

«مورد مشابهت در طرفین، یا در یکی از آنها،

خیالی و ادعایی باشد؛ یعنی اصلاً در عالم واقع

چنان چیزی حقیقت نداشته باشد»

تشبیهی، تفضیلی و نامتقارن است.

۱-۵. نتایج و پیامدهای نظریه کلاسیک تشابه

از این رو اگر نظریه کلاسیک تشابه درست باشد، تمامی گزاره‌هایی که وجود وجه شبه در یکی از آنها تخیلی است و همچنین گزاره‌هایی که نامتقارن هستند، باید از دایره گزاره‌های تشبیهی خارج شوند و چیزی که می‌ماند، تنها گزاره‌های موسوم به تشبیه علمی است؛ زیرا ویژگی نسبت‌داده‌شده به طرفین تشابه، در هر دو مشترک است. در نظریه‌ای هم که اجتماع را وجه شباهت می‌داند، باز گزاره‌های تعویض‌ناپذیر که اکثریت جملات تشبیهی را تشکیل می‌دهند از دایره تشابه خارج می‌شوند؛ پس باید به جست‌وجوی نظریه‌ای برآیم که هیچ‌یک از اشکالات فوق را نداشته و الگوی بهتری از نظر چگونگی فرایند تشابه و به تبع آن، استعاره، پیش روی ما قرار دهد.

۲. تشابه و نمایشگرها

در این بخش، سعی من در بازبایی ابزارهای لازمی است که دقت کافی را برای یافتن بهترین الگوی تشابه دارا باشند.

۲-۱. معنی‌شناسی مفهوم اندراج در جداول عضویت، در

زمینه بحث از تشابه

معنی‌شناسی جداول عضویت در زمینه بحث از تشابه، به هنگام تعریف معنی اندراج، یعنی «در چیزی بودن» یا «در چیزی نبودن»، دچار ابهام است. اگر بخواهیم مفهومی ضروری از اندراج را که در همه دنیاها ممکن صادق است، به دست آوریم، می‌باید از مفهوم اشتراک، که در آن باید خاصه معرف در هر دو مجموعه مندرج باشد، استفاده کنیم؛ زیرا در مفهوم اشتراک، ضرورتاً یک خصلت مشترک لااقل در هر دو باید باشد. از این رو، معیار «بودن» بر پایه «مشترک بودن» محاسبه می‌شود. ولی باید دقت کرد که این مطلب با ضروری بودن اندراج آن چیز، در ماهیت هستی‌شناسانه آن خلط نشود؛ مثلاً فرض کنید بگوییم «رنگ سبز لباس سهراب، مثل رنگ سبز چتر لیلاست». مفهوم اشتراک در قضیه تساوی رنگ‌ها این است که اگر این رنگ سبز در لباس سهراب، همان طیف رنگ سبز در چتر لیلاست، پس این طیف رنگی، ضرورتاً باید هم در چتر لیلا و هم در لباس سهراب باشد؛ ولی این مطلب ربطی به این ندارد که لباس سهراب و چتر لیلا باید ضرورتاً سبز باشد؛ زیرا ممکن است که رنگ آنها متفاوت باشد؛ ولی وقتی که می‌گوییم اگر سبزی هر دو یکی باشد، آنگاه باید در مفهوم اشتراک ضرورتاً بگنجد؛ و بر عکس، اگر رنگ آنها مشترک باشد، ضرورتاً این رنگ در هر دوی آنها می‌باشد. از این رو، اگر ویژگی‌ای به یک موضوع نسبت داده و حمل شد، گزاره نمایشگر آن ضرورتاً یک گزاره تحلیلی نیست و این مطلب نشان می‌دهد که تفکیک تحلیلی/ ترکیبی، به موضوع ما درباره اندراج بی‌ارتباط است.

این بحث برای روابط اصلی دیگر میان مجموعه‌ها، یعنی اجتماع و تفاضل، نیز ساری است؛ با این تفاوت که مفهوم مندرج نبودن و «در چیزی نبودن» باید به معنای عکس مفهوم اندراج اشتراکی، یعنی «همان ویژگی‌ای که در یک مجموعه هست را مجموعه دیگر

اولین نارسایی نظریه کلاسیک، هنگام بحث در مواردی که وجه شبه در طرفین تشابه متباین است، نمایان می‌شود؛ یعنی مواردی که وجه شبه، مشترک میان دو طرف تشبیه نیست. این موارد، که در تعارض صریح با فرض دوم نظریه کلاسیک است که وجه شباهت را وجه اشتراک می‌داند، در کتاب‌های بلاغیون تحت عنوان «وجه شبه تخیلی» نامگذاری شده و منظور آنها این بوده است که «مورد مشابهت در طرفین، یا در یکی از آنها، خیالی و ادعایی باشد؛ یعنی اصلاً در عالم واقع چنان چیزی حقیقت نداشته باشد»





نداشتن»، تعریف شود. از این رو، در ردیف‌هایی از جداول عضویت که خاصه‌ای در یکی از مجموعه‌ها نیست، این به آن معناست که آن چیز همان ویژگی را ندارد.

۲-۲. ابهام در محمول تشابه و اندراج معنایی محمول

در این قسمت باید به بخش محمولی گزاره‌های تشبیهی، که دارای نوعی ابهام واژگانی است، بپردازیم. به مجموعه گزاره‌ای زیر توجه کنید:

{هم بهنام «لاغر» است و هم پرویز؛ ولی پرویز همچون بهنام «لاغر» نیست؛ بلکه بهنام از پرویز لاغرتر است.}

همان طور که ملاحظه می‌شود، کلمه «لاغر» در اینجا دارای نوعی ابهام است و در دو معنای متفاوت به کار رفته است؛ زیرا در گزاره اول، «لاغر» به پرویز قابل حمل است، ولی همان واژه در گزاره دوم به پرویز قابل حمل نیست؛ به عبارت دیگر، در اینجا ما اشتراک لفظی داریم؛ ولی اشتراک معنایی وجود ندارد. این قضیه درباره کلیه گزاره‌هایی که محمول تفضیلی دارند، همچون گزاره‌های تشبیهی، نیز صادق است. اگر می‌گوییم «قد یارم همچون سرو بلند است»، بلندی دارای نوعی ابهام است و گرچه هم یار بلند است و هم سرو، ولی یار همچون سرو بلند نیست؛ بلکه سرو از یار بلندتر است. بنابراین، گرچه لفظ «بلندی» در یار و سرو اشتراک لفظی دارد، ولی از معنایی یکسان برخوردار نیست.

شاید کژراهه نظریه کلاسیک نیز در این است که اشتراک لفظی را معادل اشتراک معنایی می‌گیرد و چون می‌بیند که محمولی که از نظر لفظی یکسان است، به طرفین تشابه نسبت داده شده، نسبت آنها را در معنا نیز مشترک فرض می‌کند. ولی همچنان که گفتیم؛ محمول گزاره‌های تشبیهی، به خاطر تفضیلی بودن، فقط مشترک لفظی است و نه مشترک معنایی.

حال باید مشخص کرد که ما هنگامی که از اندراج صفتی در ارکان تشابه در جداول عضویت سخن می‌گوییم، منظورمان چیست.

شاید کژراهه نظریه کلاسیک در این است که اشتراک لفظی را معادل اشتراک معنایی می‌گیرد و چون می‌بیند که محمولی که از نظر لفظی یکسان است، به طرفین تشابه نسبت داده شده، نسبت آنها را در معنا نیز مشترک فرض می‌کند. ولی محمول گزاره‌های تشبیهی، به خاطر تفضیلی بودن، فقط مشترک لفظی است و نه مشترک معنایی

شاید کژراهه نظریه کلاسیک در این است که اشتراک لفظی را معادل اشتراک معنایی می‌گیرد



همچنان که در بخش پیش (۲-۱) گفتیم، معنی اندراج در جداول عضویت در زمینه تشابه، مشترک بودن و مشترک نبودن است؛ ولی حالا باید پرسید در چه زمینه‌ای: لفظی یا معنایی؟

زمینه و بافت هرچیز، جنسیت تمایز و اینهمانی هرچیز را مشخص می‌کند. از این رو، راه دستیابی به زمینه ارکان تشابه، در نوع تمایز یا همانندی آنها نهفته است. اگر ارکان تشابه در زمینه لفظی در جداول عضویت مقایسه شوند، آنگاه جداول عضویت می‌توانند فرایند اشتراک معنایی را نمایش دهند؛ مثلاً اگر A درخت باشد و B شجر، آنگاه در $A \cap B$ هستند؛ یعنی یک معنای مشترک دارند؛ ولی چون بنا بر فرض اول تشابه، شرط تشکیل تشابه در وجود ارکان تشابه است، یعنی باید حداقل دو چیز متمایز باشند تا فرایند وجود داشته باشد و تشابه را از اینهمانی تمایز بخشد، هیچ گاه اشتراک معنایی میان آنها وجود ندارد. از این رو، جداول عضویت نباید نشان‌دهنده اشتراک معنایی باشند. ولی همچنان که دیدیم، چون بر پایه تمایز لفظی می‌توان اشتراک معنایی را نشان داد، زمینه ارکان تشابه، لفظی نیست؛ بلکه بر پایه بستری معنایی است که حافظ تمایز A از B است.

۲-۳. تشابه و زمینه دلالت و معنا به مثابه فرازبان

چون اشتراک مانند اجتماع و تفاضل و ... رابطه‌ای میان مجموعه‌ای است، باید تعیین کرد که این رابطه در زمینه کدام نقش زبان مطرح می‌شود؛ یعنی فرازبان است و در نقش زبانی است که درباره خود زبان صحبت می‌کند، یا ارجاع زبان است که به نقش ارجاعی زبان به عالم خارج اشاره دارد (رنج، ۱۳۷۷: ۲۲۱).

اگر بخواهیم این دو نقش زبان را بر حوزه دلالت منطبق کنیم، زمینه بحث ما اگر فرازبان باشد و واحدهای زبان به مفهومی در زبان اشاره کند، دلالت مورد نظر، دلالت درون‌زبانی است، و اگر بحث ما درباره ارجاع زبان باشد، یعنی واحدهای زبان در ارتباط با مصداق‌های خارج از جهان زبان باشد، دلالت برون‌زبانی است.

چون ساختار جداول عضویت بر پایه تفکیک بودن/ نبودن است و تشابه نیز بر اساس این ساختار سنجیده می‌شود، شاید در ابتدا گمان کنیم که زمینه دلالت ما، ارجاع زبان است؛ زیرا بودن و نبودن، بر پایه عالم خارج مطرح می‌شود؛ ولی همچنان که در بند ۲-۱ گفتیم، مفاهیم بودن و نبودن در جداول عضویت، به هنگام بحث تشابه به معنی «مشترک بودن و مشترک نبودن» است؛ و این مشترک بودن و مشترک نبودن، بی‌ارتباط با زمینه هستی‌شناسانه است؛ یعنی مفهوم اشتراک، نه مضمونی هستی‌شناسانه، که تنها مانند اشتراک لفظی و معنوی، بر زمینه معناشناسانه دلالت دارد. از این رو، زمینه دلالت در تشابه، فرازبان است.

در دلالت درون‌زبانی فرازبان، تفکیک بودن/ نبودن وجود ندارد؛ زیرا در حیطه زبان، غیرواقعی‌ها نیز به اندازه واقعی‌ها ایزه‌ای زبانی‌اند؛ ولی در دلالت برون‌زبانی، مصداق نبودن شامل غیرواقعی‌هاست، که مثلاً تخیلی‌ها را هم شامل می‌شود؛ از این رو، تمایز درون‌زبانی تنها بر پایه غیرمشترک بودن معنا و لفظ مشخص می‌شود.

نکته مهمی که نتیجه می‌شود، این است که تمایز واقعی/ تخیلی،



یا مثلاً بیشتر/ کمتر، معادل همان تمایز مشترک بودن/ مشترک نبودن (بودن و نبودن معنائشانسانه و نه هستی‌شناسانه) است؛ زیرا خاصه و ویژگی معرف در هر دو شریک نیست؛ بلکه تنها در یکی هست و در دیگری که به صورت تخیلی یا کمتر هست، وجود ندارد. ولی این مفهوم نبودن، همچنان که گفتیم، نه به معنی وجود نداشتن، بلکه صرفاً به معنی شریک نبودن در ویژگی مورد نظر است. از این رو، ما دیگر اشتباه کتاب‌های علم بیان را در اشتراک یک امر تخیلی یا تفضیلی با واقعی مرتکب نمی‌شویم؛ مثلاً فرایند اشتراک میان چیزی که تخیلی است، با چیزی که از آن صفت برخوردار است، وجود ندارد؛ زیرا تمایز واقعی/ تخیلی فقط در زمینه بحث از ارجاع زبان مطرح است و در فرازبان وجه‌تمایز فقط تمایز شکلی یا محتوایی است.

۴-۲. جمله به مثابه واحد نمایشگر مجموعه در زبان

در نظریه مجموعه‌ها، همان طور که از نام آن نیز پیداست، ما با مجموعه‌ها سروکار داریم. هر مجموعه، شیئی مرکب و دارای اعضاست و چون ضرورتاً طرفین تشابه نیز به خاطر تمایزشان - که آنها را دارای ویژگی‌های متفاوت می‌کند - موجوداتی مرکبند، پس مجموعه لحاظ کردن طرفین تشابه، امری درست و موجه است. در ریاضی، مجموعه‌ها را برای سهولت ادراک، با آکولاد یا مانند کیسه‌هایی شفاف و یا دایره‌هایی (در نمودارهای ون - اویلر) که محتوی آنها پیداست، نمایش می‌دهند و این تصور، گرچه خالی از اشکال نیست، در بسیاری از جاها کمک حال ماست. اکنون اگر کسی درباره نمایشگری که در بافت زبان، مجموعه‌ها را نمایندگی می‌کند، سؤال کند، پاسخ ما چیست؟

در نظریه کلاسیک، طرفین تشابه را با «کلمه» نمایش می‌دهند، یا مانند نظریه بلک، موضوع‌های اولیه و ثانویه را ملحوظ می‌کنند (Black, 1998: 27)؛ مثل تشبیه «یار همچون گل است»، که واژه‌های «گل» و «یار» نمایشگر دو مجموعه طرفین تشابه است. ولی یک کلمه، صفات و ویژگی‌های خود را نشان نمی‌دهد و مانند کیف‌پولی در بسته است که مقدار وجه درون آن مشخص نیست.

زمینه و بافت هر چیز، جنسیت تمایز و اینهمانی هر چیز را مشخص می‌کند. از این رو، راه دستیابی به زمینه ارکان تشابه، در نوع تمایز یا همانندی آنها نهفته است. اگر ارکان تشابه در زمینه لفظی در جداول عضویت مقایسه شوند، آنگاه جداول عضویت می‌توانند فرایند اشتراک معنایی را نمایش دهند

زمینه‌یافت
هر چیز جنسیت
تمایز و اینهمانی
مشخص‌کننده
از این رو، راه

مثلاً در کلمه «گل»، ویژگی‌هایی مثل گیاه بودن و دارای برگ و ریشه و ساقه بودن، پنهان و نامشخص است. از این رو، چون نمایشگر مجموعه‌ها در زبان، باید همانند ریاضی، هم مجموعه‌ها و هم اعضای آن را نمایش دهد، کلمه نمایشگر خوبی برای مجموعه‌ها به حساب نمی‌آید.

حال مشخص است که چون صفات و ویژگی‌های منسوب به چیزها، که در منطق نمایشگر اعضای مجموعه‌ها هستند، در زبان به صورت محمول نشان داده می‌شوند و خود چیزها با واژه، پس نمایشگر مجموعه‌ها در زبان، که باید شامل یک مجموعه و اعضایش باشد، باید یک جمله باشد؛ زیرا تنها جمله - و نه کلمه - است که از اسامی و محمولات تشکیل شده است.

۲-۵. مجموعه‌های موضوعی به مثابه نمایشگر تشابه

مجموعه‌ها بنا بر اینکه به چه بخش از گزاره اطلاق می‌شوند، می‌توانند به دو دسته مجموعه‌های موضوعی و محمولی تقسیم شوند؛ مثلاً اگر جمله ما این باشد: «اسب همچون سگ است»، مجموعه موضوعی ما، دو مجموعه اسب و سگ می‌باشد که اعضای آنها صفاتی مانند حیوان بودن، پستاندار و ... است؛ یعنی:

اسب: { حیوان، پستاندار و ... }

سگ: { حیوان، پستاندار و ... }

و مجموعه محمولی آن، مجموعه حیوان بودن و پستاندار بودن و شامل اعضای اسب و سگ است؛ یعنی:

حیوان بودن و پستاندار بودن: { سگ، اسب }.

ولی در بحث تشابه، کدام‌یک از این مجموعه‌ها را باید به عنوان نمایشگر تشابه برگزید؟

پیداست که مجموعه‌های محمولی، فقط وقتی نمایشگر طرفین تشابه‌بند که تشابه به معنی اشتراک، یعنی مطابق نظریه کلاسیک تشابه باشد؛ زیرا فقط در این صورت است که مجموعه محمولی، حاوی طرفین تشابه خواهد بود. ولی فرض کنید که اگر اشتراک، وجه شباهت نباشد، آنگاه بودن صفت مشترک در طرفین تشابه که آنها را در مجموعه محمولی گرد آورده است، وجود ندارد و این بدین معناست که یکی از طرفین تشابه، در مجموعه محمولی نیست، ولی در تشابه هست، و این یعنی مجموعه محمولی، از نمایش طرفین تشابه ناتوان است.

از این رو، چون ما پیش‌تر استدلال کردیم که تشابه نمی‌تواند اشتراک باشد و مجموعه‌های محمولی نیز فقط وقتی که تشابه به مثابه اشتراک باشد، می‌توانند این مفهوم را پوشش دهند، پس مجموعه‌های محمولی، نمایشگری مناسب برای تشابه نیستند و مجموعه‌های موضوعی، به خاطر توانایی در ارائه نسبت‌هایی که به جز اشتراکند - و البته اشتراک را هم پوشش می‌دهند - نمایشگر مناسب برای تشابه‌بند.

۲-۶. محمول به مثابه یگانه‌عضو در مجموعه‌های موضوعی

در دو بند قبل گفتیم که نمایشگر طرفین تشابه در زبان، گزاره است و چون هر گزاره تشبیه‌ی از موضوع و محمول تشکیل شده است، وقتی که ما مجموعه‌های موضوعی را به عنوان نمایشگر



تشابه به کار می‌بریم، محمول در حکم خاصه‌ای که موضوع از آن بهره‌مند است، عضو آن موضوع می‌باشد. ولی نکته مهمی که باید دقت کرد، این است که محمولات، یگانه‌عضو مجموعه‌های موضوعی نمایشگر تشابه‌ند و نباید ویژگی‌های هستی‌شناسانه چیزها را نیز جزء اعضای مجموعه به حساب آورد؛ زیرا محمولات گرچه از حیث اطلاق به چیزی در زمینه ارجاع زبان به عالم خارج مطرحند، از حیث ماهیت، اشیائی زبانی و متعلق به فرازبانند و همچنان که در بند ۲-۳ گفتیم، زمینه بحث و دلالت در تشابه، فرازبان است.

بگذارید با یک مثال این مطلب را بیشتر توضیح دهیم. فرض کنید جمله ما «اسب مثل سگ، پستاندار است» باشد. همچنان که در بند پیش (۲-۵) گفتیم، چون ما دو موضوع داریم، یعنی سگ و اسب، پس دو مجموعه موضوعی داریم که پستاندار بودن، عضو آن است و صوری آن، چنین چیزی می‌شود:

سگ {پستاندار بودن}
اسب {پستانداربودن}

ولی بحث اینجا است که می‌دانیم اسب و سگ، فقط این صفت را ندارند؛ بلکه مثلاً سگ، پا و گوش و بینی، و اسب، سم و دم و یال نیز دارد؛ یعنی:

سگ {پا، گوش، بینی و ...}
اسب {سم، دم، یال و ...}

مجموعه‌ای که در آن، سگ و اسب دارای اعضای زیادی هستند، به مفهوم هستی‌شناسانه و در ارجاع زبان به کار رفته و مجموعه جهانی آن، مجموعه موجودات است. یعنی اسبی که ما به عنوان حیوان و دارای صفاتی فراتر از پستاندار بودنش بیان داشتیم، زیرمجموعه کل موجودات جهان است؛ ولی اسبی که فقط صفت پستاندار بودن را یدک می‌کشد، متعلق به مجموعه جهانی زبان، یعنی فرازبان است و از این رو، چون فقط پستاندار بودن برای اسب بیان شده است، پس فقط این صفت جزء مجموعه اسب محسوب می‌شود. بنابراین، چون مجموعه‌های موضوعی، نمایشگر تشابه‌ند و مجموعه‌های موضوعی زیرمجموعه مجموعه جهانی زبان، پس فقط محمولات نسبت‌داده‌شده به موضوعات، عضو آنها محسوب می‌شوند.

۳. نظریه تفاضلی - متممی تشابه و استعاره

۳-۱. تفاضل مجموعه‌ها

همچنان که در بخش پیش دیدیم، ارکان تشابه به مثابه دو مجموعه است و رابطه اشتراک و اجتماع، از تبیین مفهوم تشابه ناتوان می‌باشد. با این حال، رابطه مهم دیگری نیز در میان مجموعه‌ها مطرح است که به آن «تفاضل مجموعه‌ها» می‌گویند. تفاضل مجموعه فرضی **A** از **B**، متشکل از عناصری است که در **A** هست، ولی در **B** نیست. ولی باید توجه داشت که تفاضل مجموعه‌ها متفاوت از تفریق تئوری اعداد در حساب است و مفهوم تفاضل مجموعه‌ها به معنی «کاسته شدن» نیست؛ زیرا فقط وقتی که دو مجموعه در یک رده جنسی هستند، تفاضل به معنی کاسته شدن است؛ در صورتی که تفاضل به طور کلی، به معنی منظور

کردن آنچه فقط خاص یک مجموعه است و وجه تمایز آن از سایر مجموعه‌ها می‌باشد.

در حساب، چون همیشه جنس مجموعه‌ها اعدادند، تفاضل به معنی کاسته شدن است؛ مانند ۵ منهای ۳، که ۲ می‌شود؛ ولی در تفاضل مجموعه‌ها و هر عملگر دیگر مجموعه‌ای در نظریه مجموعه‌ها، ما این محدودیت را نداریم و هر مجموعه، با هر ویژگی را می‌توان مورد رابطه قرار داد؛ مثلاً می‌توان خورشید را منهای باران کرد، یا اجتماع فیل و سوزن را برآورد نمود. پس می‌توان نتیجه گرفت که تفاضل عددی و حسابی، یکی از انواع تفاضل مجموعه‌هاست و زیرمجموعه مطلق آن به شمار می‌رود.

جدول عضویت تفاضل دو مجموعه چنین است (استیوارت، ۱۳۶۳: ۸۰):

A	B	A-B
1	1	.
1	.	1
.	1	.
.	.	.

در جدول ملاحظه می‌شود که فقط وقتی که عنصری در مجموعه الف باشد و در مجموعه ب نباشد، در مجموعه تفاضل قرار می‌گیرد و در غیر این صورت، ما مجموعه تفاضلی نداریم.

۳-۲. متمم مجموعه‌ها و مجموعه‌های جهانی

حال، پس از بررسی تفاضل مجموعه‌ها، می‌توانیم به مفهوم متمم بپردازیم؛ اما پیش از آن، باید مفهوم مجموعه جهانی را روشن کنیم. مجموعه جهانی را، بی‌آنکه لزومی باشد که آن را مجموعه همه عناصر ممکن فرض کنیم تا گرفتار پارادوکس راسل شویم، با اندکی تحدید می‌توان به مجموعه کلی هر چیزی اطلاق کرد که آن چیز زیرمجموعه حقیقی آن است. از این رو، ما با مجموعه‌های جهانی سروکار داریم و نه یک مجموعه جهانی؛ برای مثال، مجموعه جهانی مدادی که دست گرفته‌ایم، مجموعه همه مدادهاست؛ یا مجموعه جهانی رنگ آبی، مجموعه همه رنگ‌هاست؛ زیرا مداد در



در نظریه تفاضلی - متممی

کدامشکله‌ها می‌توانند همجنس باشند؟

نتیجه تشابه است و نه خلاصه آن؛ یعنی فرایند حذف کردن در نظریه متممی، بر اساس منطق فرایند تفاضل و نتیجه تفاضل می‌باشد. ولی فرایند حذف کردن نظریه کلاسیک بر اساس چه منطقی است؟ و چرا ما باید برای به دست آوردن استعاره، عمل حذف کردن را با اصطلاح فشرده‌سازی بر تشبیه اعمال کنیم؟

بگذارید با تشریح یک مثال، نظریه‌ام را شرح دهم. فرض کنید جمله تشبیهی ما این گزاره تشبیهی معروف باشد که: «لب یار همچون لعل سرخ است».

بنا بر مطالبی که در بخش نمایشگر تشابه گفتیم، ما با دو مجموعه سروکار داریم که این دو مجموعه، اولاً بر اساس دو موضوع گزاره تشبیهی پدید می‌آید و ثانیاً نمایشگر آنها باید دو جمله حملی باشد. پس گزاره مورد نظر ما به دو گزاره زیر تحلیل می‌شود:

«لب یار سرخ است» = لب یار {طیفی خاص از رنگ سرخ}

«لعل سرخ است» = لعل {طیفی خاص از رنگ سرخ}

بنا بر جدول عضویت تفاضل مجموعه‌ها، مجموعه تفاضلی، همه عناصری است که در مجموعه A هست و در مجموعه B نیست؛ چون خاصه مورد نظر ما، یعنی طیفی از رنگ سرخ، در لعل و لب یکسان و مشترک نیست و تفضیلی است؛ از این رو، ویژگی مورد نظر ما باید فقط در یکی از مجموعه‌ها باشد و آن مجموعه‌ای که آن ویژگی را داراست، باید مجموعه A باشد تا شرط تفاضل برقرار باشد؛ زیرا مجموعه A باید عنصری داشته باشد که در مجموعه B نباشد. در مثال مورد نظر، مسلم است که شدت سرخی لب یار(البته اگر از رژلب استفاده نکرده باشد)، به اندازه لعل نیست. از این رو، در محمول گزاره «لعل سرخ است»، خاصه معرف هست و «لب یار سرخ است» فاقد این خصوصیت می‌باشد؛ زیرا خاصه مورد نظر ما طیفی از سرخی است که در لعل هست و لب در آن ویژگی شریک نیست.

این مطلب ما را به توجیه قانون اول بلاغت نیز رهنمون می‌کند که بلاغیون می‌گویند: «وجه‌شبه از مشبه‌به اخذ می‌شود» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۳)؛ زیرا خاصه معرف فقط در یک مجموعه قرار دارد. پس مجموعه‌ای را که محمول و ویژگی را داراست، مجموعه A می‌نامیم و آن مجموعه‌ای که همانند این خصوصیت را ندارد، مجموعه B می‌نامیم؛

دست من، زیرمجموعه همه مدادها و رنگ آبی، زیرمجموعه همه رنگ‌هاست.

با این توضیح، حال می‌توان متمم را معرفی کرد. متمم X، مجموعه همه اعضای مجموعه جهانی هم‌رده و همجنس با X، به غیر از خود X است؛ مثلاً متمم مجموعه «گربه خانگی ما»، مجموعه همه گربه‌ها منهای گربه منزل ماست؛ یعنی از تفاضل مجموعه جهانی از هر چیزی، متمم آن به دست می‌آید.

اگر مجموعه جهانی را با W نشان دهیم و متمم هر مجموعه را با علامت (') بر نام مجموعه مورد نظرمان نشان دهیم، آنگاه مطالبی که گفتیم، از چپ به راست چنین بیان می‌شود که (لیپ چوتر، ۱۳۶۲: ۳۱):

$$A' = \{x \mid x \in W, x \notin A\} = W - A$$

یعنی متمم مجموعه A، مساوی است با تفاضل مجموعه جهانی از مجموعه A.

حال می‌توان تعریفی هم‌ارز از تفاضل مجموعه‌ها داد که بر اساس مفاهیم اشتراک و متمم پی‌ریزی شده است و به «قانون تفریق» موسوم است (مصاحب، ۱۳۸۱: ۷۰)

$$A - B = A \cap B'$$

یعنی تفاضل مجموعه A از B مساوی، با اشتراک مجموعه A با متمم مجموعه B است. استدلال این قضیه نیز چنین است که تفاضل مجموعه A از مجموعه B، همچنان که پیش‌تر گفتیم، یعنی همه اعضای که در A هست و در B نیست، و چون متمم B، یعنی مجموعه اعضای که در B نیست، پس با جایگزینی «اعضایی که در B نیست» با متمم B، تفاضل A از B، یعنی اشتراک A با متمم B به دست می‌آید. اثبات شکل صوری آن به قرار زیر است (لیپ چوتر، ۱۳۶۲: ۳۱):

$$A - B = \{x \mid x \in A, x \notin B\} = \{x \mid x \in A, x \in B'\} = A \cap B'$$

۳-۳. نظریه تفاضلی - متممی تشابه و استعاره

حالا نوبت آن است که به نظریه اصلی‌ای که در این جستار ارائه داده‌ام، بپردازیم؛ نظریه‌ای که تشابه را بر اساس فرایند تفاضل ارکان تشابه توضیح می‌دهد.

نخستین ویژگی نظریه تفاضلی - متممی تشابه، نداشتن اشکالاتی است که برای نظریه کلاسیک تشابه برشمردیم؛ زیرا فرایند تفاضل که در نظریه تفاضلی - متممی، مفهوم شباهت با آن توضیح داده می‌شود، اولاً تعویض‌ناپذیر است، زیرا فقط در بند دوم جدول عضویت، یعنی اگر ویژگی‌ای در A باشد، ولی در B نباشد، ویژگی تفاضل برقرار است و در جملات تشبیهی نیز، همچنان که قبلاً مرور شد، به خاطر محمول تفضیلی، تعویض‌پذیری و تقارن وجود ندارد؛ ثانیاً اشکال تباین را نیز در فرایند تفاضل نه تنها نداریم؛ بلکه شرط تفاضل در این است که فقط یک مجموعه از آن برخوردار باشد. پس آن مجموعه موضوعی که محمول به طور واقعی در آن هست می‌تواند با A و آن مجموعه موضوعی که محمول در آن به صورت واقعی نیست را می‌توانیم با B منطبق کنیم.

یعنی مجموعه الف و ب چنین می‌شود:

«لعل سرخ است» $A =$

«لب یار سرخ است» $B =$

چون تشابه بنا بر نظریه تفاضلی - متممی، حاصل تفاضل مجموعه A از است؛ پس: مجموعه A منهای مجموعه B مساوی است با «لعل سرخ است» منهای «لب یار سرخ است». که بنا بر فرمول چنین می‌شود: (از چپ به راست بخوانید)

«لب یار سرخ است» - «لعل سرخ است» $A - B =$

همچنان که پیش‌تر هم گفتیم، می‌توانیم این تفاضل را به فرمول هم‌ارز آن، یعنی «قانون تفریق»، تبدیل کنیم؛ ولی ابتدا باید متمم مجموعه B را به دست آوریم.

گفتیم که متمم هر مجموعه، از تفاضل آن مجموعه با مجموعه جهانی پدید می‌آید. چون مجموعه‌های ما از جنس گزاره هستند، پس مجموعه جهانیمان «زبان» (؛ فرازبان) است که شامل همه گزاره‌ها و عبارات است؛ و چون مجموعه B ما «لب یار سرخ است» می‌باشد، کلمه محمولی سرخ، به عنوان عضو مجموعه زبانی، هم در مجموعه A است و هم در مجموعه B؛ (زیرا گرچه گزاره A و B بر سر واژه «سرخ» اشتراک معنایی ندارند، ولی مشترک لفظی هستند و چون مجموعه جهانی زبان شامل لفظ و معنا، هر دو است، و مجموعه B زیرمجموعه آن است، پس مجموعه B لااقل از نظر لفظی حاوی کلمه «سرخ» است. پس متمم مجموعه B، تفاضل «لب یار سرخ است» از «زبان» است؛ یعنی همه واژگان و جملات، به‌جز واژگان و جمله «لب یار سرخ است».

اگر بنا بر فرمول بخواهیم متمم مجموعه B را بیان کنیم و مجموعه جهانی مورد نظرمان را که «زبان» است، با L بیان کنیم، چنین می‌شود: (از چپ به راست بخوانید)

«لب یار سرخ است» - «زبان» $B' = L - B =$

و چون $A - B = A \cap B'$ پس با جایگزینی متمم B، به چنین نتیجه‌ای می‌رسیم که حاصلش استعاره است: (از چپ به راست بخوانید)

استعاره:

لعل = «لب یار سرخ است» - «زبان» \cap «لعل سرخ است» $A \cap B' =$ یعنی چون متمم B کل زبان به جز «لب یار سرخ است»، پس مجموعه A نمی‌تواند در بخش محمولی، یعنی «... سرخ است» با متمم اشتراک داشته باشد؛ بلکه فقط «لعل» اشتراک مجموعه A با زبان منهای مجموعه B است؛ یعنی تفاضل دو مجموعه A و B که نتیجه تشابه متممی است، «لعل» می‌باشد؛ نکته مهم این است که گرچه بخش محمولی «سرخ است» حذف شده، ولی چون کلمه «سرخ»، همچنان که قبلاً گفتیم، میان A و B مشترک لفظی است پس A هنوز از نظر معنایی «سرخ» متمایز از B را در اشتراک با L در نتیجه فرمول حفظ می‌کند. یعنی در فرایند تفاضل، لعل، لفظ واژه سرخ را به خاطر اشتراک لفظی‌اش با سرخی لب از دست می‌دهد؛ ولی از نظر معنایی، چون سرخی لعل متمایز از سرخی لب است، این ویژگی معنایی‌اش را در تفاضل از دست نمی‌دهد؛ بلکه فقط بی‌نشان می‌شود؛ از این رو، لفظ سرخی گرچه به صورت ظاهر و لفظی از لعل حذف می‌شود، ولی معنای پنهانش در آن باقی می‌ماند. نتیجه اینکه فرمول $A - B$ با تشابه مطابقت دارد و فرمول معادل آن، یعنی $A \cap B'$ با استعاره مطابق است و استعاره نتیجه قانون تفریق می‌باشد؛ پس ارتباط استعاره و تشابه، به خاطر فرمول‌های تبدیل‌شونده آنهاست و این نکته پاسخ این مسئله مهم است که چرا استعاره و تشابه با هم ارتباط دارند؛ سؤالی که در نظریه کلاسیک جوابی به آن داده نمی‌شود.

۳-۴. تفاوت استعاره نظریه تفاضلی - متممی با استعاره کلاسیک

در نظریه کلاسیک، استعاره به تشبیه فشرده معروف است؛ «یعنی تشبیه را آنقدر خلاصه و فشرده می‌کنیم تا فقط از آن مشبّه به باقی ماند» (همان: ۱۵۵).

ولی در نظریه تفاضلی - متممی، همچنان که مشاهده کردید، استعاره، نتیجه تشابه است و نه خلاصه آن؛ یعنی فرایند حذف کردن در نظریه متممی، بر اساس منطق فرایند تفاضل و نتیجه تفاضل می‌باشد. ولی فرایند حذف کردن نظریه کلاسیک بر اساس چه منطقی است؟ و چرا ما باید برای به دست آوردن استعاره، عمل حذف کردن را با اصطلاح فشرده‌سازی بر تشبیه اعمال کنیم؟ هیچ پاسخی وجود ندارد. فرایند حذف کردن در نظریه کلاسیک، مثل فرایندی زمانی که گذشته‌ای و حالی دارد، تعبیر شده و مثل خانواده‌ای که پدر و مادرش در گذشته‌اند و فقط فرزند آنان باقی مانده است، ما در نقش ملک‌الموت، یک‌به‌یک مشبّه و وجه‌شبه و ادات تشبیه را حذف می‌کنیم تا فقط مشبّه باقی بماند. ولی این «باقی ماندن» به چه معناست؟ آیا جز به معنای باقی‌مانده از آن جمله تشبیهی و آن خانواده در گذشته و نه به معنای باقی‌مانده صوری و ریاضی است؛ یعنی باقی‌مانده زمانی و نه ریاضی؟!



که در حالی که بنا بر نظریه کلاسیک، وجه‌شبه مشترک نیست و اشتراک، امری خیالی است، اما بنا بر نظریه تفاضلی - متممی، وجه اشتراک وجود دارد و امری محقق است، و همین فرایند اشتراک، دلیلی است بر اینکه تشخیص و استعاره مکنیه، تشابه و استعاره نیست؛ بلکه از جمله گزاره‌های شبه‌تساوی، یا بنا بر قول نظریه کلاسیک، تشابه علمی است

که در حالی که
بنا بر نظریه
کلاسیک
وجه‌شبه
مشترک نیست
و اشتراک

فرایند اشتراک وجود دارد و نشانه آن، تعویض پذیری و تقارن آن است؛ ولی در آنچه که به تشبیه ادبی اطلاق می‌شود، فرایند تفاضل، یا همان اشتراک متممی وجود دارد. چون اثبات کردیم تشابه بر اساس نظریه تفاضلی- متممی است، آنچه به تشابه علمی معروف است، دیگر در رده تشابه نیست؛ بلکه گزاره‌های شبه‌تساوی‌ای است که تساوی دو چیز متمایز را در برخی از صفات مشترک نمایش می‌دهد.

۳-۵-۲. تمایز «استعاره مکنیه» و «شخصیت بخشی» از استعاره

پیامد دیگر نظریه متممی، حذف آنچه به استعاره مکنیه و آرایه تشخیص موسوم است، از کل استعاره‌هاست.^۵ بر طبق نظریه کلاسیک، در استعاره مکنیه، مشبه به همراه یکی از اجزا یا ویژگی‌های مشبه‌بھی که حذف شده است، می‌آید؛ مثل «کنگره عرش»، که مشبه‌به حذف شده‌اش یک کاخ است، و اگر این مشبه‌به محذوف، انسان بود، ما با آرایه تشخیص مواجه بودیم؛ زیرا «آرایه تشخیص، انتساب ویژگی‌های انسان به اشیاء بی‌جان است، که در افسانه‌ها و قصه‌های پریان به وسیله آن، درختان راه می‌روند، رودخانه‌ها صحبت می‌کنند و...» (Knowles & Moon, 2006: ۱۲۵).

ولی نکته مهم، چه در استعاره مکنیه و چه در تشخیص این می‌باشد که فرایند «اشتراک» در خصوص آنها وجود دارد؛ زیرا هم تعویض پذیرند و هم محمولی یکسان و مشترک و غیرتفضیلی دارند. در مثال «چنگال مرگ»، مرگ حیوانی چنگال‌دار فرض شده است. چنگال‌دار بودن، محمولی غیرتفضیلی، متقارن و تعویض پذیر است؛ زیرا هم می‌توان گفت «مرگ همچون حیوانی چنگال‌دار، چنگال دارد» و هم «حیوانی چنگال‌دار همچون مرگ، چنگال دارد». شاید برای ما عبارت دوم، یعنی «حیوانی چنگال‌دار همچون مرگ، چنگال دارد»، نامأنوس باشد؛ اما دقت کنید که این نامأنوسی، دلیلی بر این نیست که در جمله اظهار شده، مرگ چنگال نداشته باشد؛ زیرا همچنان که در بخش دوم گفتیم، بودن، به معنی مشترک بودن، در زمینه معنایی فرازبان است، و چون چنگال‌دار بودن در حیوان چنگال‌دار و مرگ تعایر معنایی ندارد، پس مشترک می‌باشد.

در اینجا باز هم دست پنهان نظریه کلاسیک در کار است تا ما به اشتباه، بودن را به معنای بودن هستی‌شناسانه قلمداد کنیم و بنا بر این نظریه بگوییم که در این مثال، وجه شبه تخیلی به کار رفته است؛ ولی نکته جالب این است که در حالی که بنا بر نظریه کلاسیک، وجه شبه مشترک نیست و اشتراک، امری خیالی است، اما بنا بر نظریه تفاضلی- متممی، وجه اشتراک وجود دارد و امری محقق است، و همین فرایند اشتراک، دلیلی است بر اینکه تشخیص و استعاره مکنیه، تشابه و استعاره نیست؛ بلکه از جمله گزاره‌های شبه‌تساوی، یا بنا بر قول نظریه کلاسیک، تشابه علمی است. به عبارت دیگر، از پس نظریه کلاسیک، که بازنمای دورانی جدید است که این گونه عبارات را تخیلی می‌داند، نظریه تفاضلی- متممی، بازیافتن جهان‌بینی افسانه‌ای و جاندارانگاری‌ای است که واقعیتشان

تفاوت دیگر این است که استعاره در نظریه کلاسیک، به عنوان مشبه‌به در نظر گرفته می‌شود؛ زیرا مثلاً می‌گوید لعل گزاره تشبیهی همان لعل استعاری است. ولی این اشتباه، همان طور که قبلاً اشاره شد، به خاطر بی‌نشان شدن صفت در نتیجه فرمول پدید می‌آید؛ یعنی در مثالی که بررسی شد، «لعل»ی که در نتیجه حاصل می‌شود مجموعه‌ای است مرکب از موضوع گزاره A و معنای محمول A، و نه لفظ محمول A، که به صورت مخفی و بی‌نشان هنگام نگارش یا صحبت درمی‌آید و با «لعل»ی که در مجموعه A هست و تنها شامل بخش موضوعی A است، متفاوت است.

این همان عیبی است که به خاطر اشتراک لفظی، زبان گفتاری ناتوان از تفکیک کردن آن است و شاید هم وقتی که لرد کیمز در تمایز استعاره با تشابه گفته بود: «یک استعاره تنها از نظر شکل، و نه محتوا، با تشابه متفاوت است؛ یعنی در شباهت، دو چیز، هم در بیان و هم در اندیشه متمایزند؛ ولی در استعاره، دو چیز، نه در بیان، بلکه فقط در اندیشه متمایز است» (Kames Lord, 2005: ج ۲، فصل ۲۰، بخش ۶) مترصد بیان همین مطلب بوده است.

۳-۵-۳. نتایج و پیامدهای نظریه تفاضلی- متممی تشابه و استعاره

۳-۵-۱. اثبات تمایز «تشابه علمی» از «تشابه ادبی»

در بحث‌های مربوط به تشابه، میان دو تشبیه تفاوت قائلند و آنها را به علمی و ادبی تقسیم می‌کنند. مراد آنها از تشبیه علمی، تشبیهی است که با حذف مشبه، به استعاره نمی‌رسیم؛ مثل گزاره «سرو مثل کاج است»، و آن تشبیهی که با حذف مشبه، استعاره از آن اخذ می‌کنیم را تشبیه ادبی می‌نامند.

بنا بر نظریه تفاضلی- متممی تشابه و استعاره، همچنان که در تحلیل گزاره‌ها ملاحظه کردیم، دو نوع فرایند متفاوت در شکل‌گیری این دو نوع گزاره دخیلند: در آنچه که به تشبیه علمی موسوم است،

در کهرای زبان محفوظ مانده است.

روی شد موی و موی شد رویم (کزازی، ۱۳۸۵: ۷۷).

۵. حتی بنا بر نظریه کلاسیک نیز استعاره مکنیه نمی‌تواند استعاره محسوب شود؛ زیرا در استعاره، مشبه حذف می‌شود؛ ولی در استعاره مکنیه، مشبه محذوف است. دکتر شمیسا، هم این نکته و هم این نکته را که آنیسم (جاندارانگاری) در بعضی از این عبارات بهترین راه تفسیر کردن است، بیان داشته است؛ ولی گرچه او به تعارض ساختاری استعاره و استعاره مکنیه اشاره می‌کند، هیچ دلیلی در اثبات جاندارانگاری ارائه نمی‌دهد (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۸۶).

پی‌نوشت

* کارشناس رشته فلسفه.

۱. در همه این نوشتار، واژه «تشابه» به مثابه فرایندی کلی به کار رفته و از معادل رایج آن در زبان فارسی، یعنی «تشبیه» پرهیز شده است؛ زیرا «تشبیه/Simile» معادل مصداقی از فرایند تشابه است و از خود فرایند کلی آن، یعنی «تشابه/ Similarity» متمایز است. پس می‌گوییم A به B تشبیه شده و میان A و B تشابه برقرار است. دقت کنید که میان این تشابه با تشابهی که در کتاب‌های بیان نوعی از تشابه است و در آن به خاطر اقوی نبودن وجه‌شبه در مشبه‌به، مشبه از مشبه به نامتمایز است، تمایز بگذارد.

۲. یکسانی چنین تعریفی را می‌توان از قدمایی چون جرجانی، آنگاه که می‌گوید: «مدار تشبیه بر این است که مقتضی نوعی همبستگی و اشتراک است» (جرجانی، ۱۳۷۴: ۵۶)، تا آخرین نظریه‌پرداز تشابه در دوران معاصر، یعنی تورسکی، یافت. فرمول تشابه تورسکی بر پایه همان نظریه کلاسیک تشابه، یعنی اشتراک، پی‌ریزی شده است؛ تنها با این تفاوت که زاویه تشبیه در آن به‌دست‌آمده است. این فرمول چنین است:

$$S(a, b) = \theta f(A \cap B) - \alpha f(A - B) - \beta f(B - A)$$

یعنی تشابه موجود میان a و b (S)، تابعی از ویژگی‌های مشترک a و b (A ∩ B) با مقدار داده‌شده به آنها (fθ)، منهای خصوصیتی که a دارد، ولی b ندارد (A - B)، با مقدار تعیین‌شده‌شان (fα)، منهای ویژگی‌هایی که b دارد و a ندارد (B - A)، با مقدار معلوم‌شده‌شان (fβ) می‌باشد. اینجا شاخص f مشخص‌کننده مقادیر، تأکیدات خاص و یا برجستگی‌های تشابه و تباین است؛ یعنی در تشابهات و استعاراتی که طرفین تشابه بیشتر به هم شبیهند (خصوصیات مشترک بیشتری دارند)، مقدار θ بیشتر است و در تشابهاتی که طرفین تشابه تناقض‌آمیز و متباین است، مثل این عبارت و درزورث که: «کودک، پدر انسان است»، مقادیر α و β بیشتر است (Goatley, 1997: ۱۱۹).

۳. همچنان که در بخش‌های ۲-۱ و ۲-۲ خواهیم دید، بودن و نبودن در زمینه بحث از تشابه، در جداول عضویت به معنی مشترک بودن یا مشترک نبودن معناشناختی است؛ ولی چون حتی اگر زمینه بحث ما هستی‌شناسانه باشد، مفاهیم خیالی و واقعی، دو مفهوم متضاد هستند که باید جایگاه‌های بودن و نبودن را در جداول عضویت تفسیر کنند، نظریه کلاسیک حتی با تفسیر هستی‌شناسانه نیز مغایرت دارد؛ زیرا اشتراک میان واقعی و خیالی (: بودن و نبودن) را معتبر می‌داند، و چون زمینه بحث، یا فرازبان و معناشناسانه است و یا ارجاع زبان و هستی‌شناسانه، نظریه کلاسیک درباره وجه‌شبه تخیلی در هر دو زمینه اشتباه است.

۴. توجه کنید که تعویض‌پذیری و تقارن را با بحثی که بلاغیون تحت عنوان «تشبیه معکوس» دارند، نباید خلط کرد؛ زیرا در تشابه موسوم به معکوس، گرچه همانند تقارن، بخش موضوعی، یعنی مشبه و مشبه‌به، عوض می‌شوند، ولی در این تشابه، برخلاف تقارن، بخش محمولی نیز تغییر می‌کند؛ مثل:

موی و رویم سپید گشت و سیاه

کتابنامه

- استیوارت، یان، ۱۳۶۳، مفاهیم ریاضیات جدید. ترجمه جمشید پرویزی. تهران: خوارزمی.
- جرجانی، عبدالقاهر، ۱۳۷۴، اسرار البلاغه. ترجمه جلیل تجلیل. تهران: دانشگاه تهران
- رنج، ت، ۱۳۷۷، «فرازبان و ارجاع زبان». ترجمه کورش صفوی. زبان‌شناسی و ادبیات. تهران: هرمس.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، ۱۳۶۶، صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۶، بیان. تهران: میترا.
- صفوی، کورش، ۱۳۸۰، منطق در زبان‌شناسی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۸۵، زیباشناسی سخن پارسی ۱: بیان. تهران: نشر مرکز.
- لپ چوتز، سیمور، ۱۳۶۲، نظریه مجموعه‌ها. ترجمه محمود مهدی‌زاده. تهران: امیرکبیر.
- مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۱، آنالیز ریاضی، جلد اول: تئوری اعداد حقیقی. تهران: امیرکبیر.

- Black, Max, 1998. «More about metaphor». Edited by Andrew Ortony. *Metaphor and Thought*. Cambridge.
- Goatley, Andrew, 1997. *The Language of Metaphors*. Routledge.
- Home, Henry (Lord Kames), 2005. *Elements of Criticism*, Edited and with an Introduction by Peter Jones. Indianapolis: Liberty Fund. 2 vols.
- Knowles, Murray & Moon, Rosamund, 2006. *Introducing Metaphor*. Routledge

